



بسم الله الرحمن الرحيم  
 ما من يوم الا نرى في السجدة والجمعة والاربعاء والجمعة والاربعاء والجمعة  
 ما من يوم الا نرى في السجدة والجمعة والاربعاء والجمعة والاربعاء والجمعة  
 ما من يوم الا نرى في السجدة والجمعة والاربعاء والجمعة والاربعاء والجمعة



# جلوه‌های نحوی و بیانی در

# آیات قرآنی<sup>(۵)</sup>

سفر شبانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ  
إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ السَّمَاءِ إِنَّهُ  
هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

اشاره

سوره‌ی مبارکه‌ی «اسراء» میان سوره‌های مبارکه‌ی «نحل» و «کهف» قرار گرفته است که آکنده از آیات نور<sup>۲</sup> و تسبیح اند<sup>۳</sup>. و شاید همین موضوع نشانه‌ی آن باشد که خداوند متعال خواسته به رسول گرامی خود بفهماند که می‌خواهد به پاس آن همه رنج و آزادی که به خاطر تبلیغ دین مبین اسلام از طرف مشرکان متحمل شده، او را به جهانی ببرد که جمله حمد و تسبیح است و ذکر! و آیه‌ی پایانی سوره‌ی اسراء نیز دال بر همین معناست.<sup>۴</sup>

اکنون:

می‌خواهد این معنا را القا کند که ذات اقدسش پیش از آفرینش موجودات تسبیح‌گوی نیز شایسته‌ی تسبیح بوده است. از سوی دیگر، آغاز این سوره‌ی مبارکه با واژه‌ی «سبحان» باعث شده است که فضای تسبیح و تنزیه بر تمام سوره سایه افکند و ذکر تسبیح در آن مکرراً تکرار شود؛<sup>۵</sup> به گونه‌ای که واژه‌ی «تسبیح» در هیچ سوره‌ای به اندازه‌ی این سوره‌ی شریفه تکرار نشده و بر آن سایه نیفکنده است.

\* علت آغاز شدن آیه با کلمه‌ی «سبحان» که در لغت یا «اسم مصدر» شمرده می‌شود و یا به اعتبار «تسبیح» «اسم علم»، چیست؟  
○ علت آغاز شدن آیه با مصدر آن است که «مصدر» افاده‌ی اطلاق و کلیت می‌کند؛ نه مقید به زمان است و نه به فعل یا فاعل معین. خداوند متعال با آوردن مصدر «سبحان» در آغاز این آیه‌ی شریفه

ترجمه: علی چراغی

مدرس مرکز پیش دانشگاهی و دبیرستان گسترش

\* «آسری» به معنی «سیر شبانه»

است. آیا معنای دیگری از آن در این آیه مستفاد می شود؟

○ بلی، «تسریة» به معنی «دور کردن اندوه» است. و چون رسول خدا(ص) در «عام الحزن» و در شهر «طائف» متحمل رنج های فراوان و اندوه بی شمار شد، محتمل است که خداوند متعال اراده فرموده باشد با بردن پیامبر گرامی اش به آسمان و نشان دادن جایگاهی که نزد خداوند دارد، غم و اندوه ناشی از آزار کفار قریش و مردم طائف را از وجود مقدس وی بزدايد و الله اعلم!

\* چرا خداوند متعال در این آیه به جای لفظ «بعبه»، عباراتی چون «برسوله» و یا «بمحمد» به کار برده است؟

○ زیرا عبارت «بعبه» محتمل چند معناست:

۱. انسان به هر مقام و منزلتی که برسد، باز هم بنده‌ی خداست و نباید ادعایی بیش از این داشته باشد و دیگران نیز مقام و منزلتی فراتر از «بندگی خدا» برای وی قائل نشوند (آن گونه که نصاری عیسی (ع) را منزلتی فراتر از بندگی خدا دادند).

۲. مقام «عبودیت» خدا، بالاترین مقام و عالی ترین نشانی است که خداوند متعال بندگان صالح خویش را بدان مفتخر فرموده است.<sup>۶</sup>

۳. «عبودیت» دو گونه است:

الف) قسری (اجباری): آن است که چه انسان بخواهد یا نخواهد محقق می شود خداوند در این باره در سوره‌ی مریم می فرماید: «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا»<sup>۷</sup>

ب) اختیاری: عالی ترین مقام «عبودیت» است.

\* اگر عبودیت بالاترین مقام برای انسان است، پس چرا خداوند در مورد حضرت موسی (ع) که برای مناجات به میقات رفته بود، می فرماید: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ... خَرَّ مُوسَى سَجْدًا»<sup>۸</sup> و نفرموده است: «جاء عبدنا موسی... خَرَّ عبدنا موسی...»؟

○ زیرا ممکن نیست که خداوند به کسی نسبت «عبودیت» دهد و بعد آن شخص «بیهوش» بر زمین افتد. چرا؟ چون مقام عبودیت

انسان را بالا و به معراج

می برد، نه این که باعث شود او بیهوش

و مدهوش بر زمین افتد! و به همین دلیل است

که وقتی خداوند متعال در آیه‌ی نخست سوره‌ی اسراء

پیامبر گرامی خویش را «عبد» می نامد، او را به آسمان و

به «صدرالمنتهی» می برد و به مقامی می رساند که کسی

جز او (پیامبر(ص)) بدان مقام نرسیده است. از این رو،

عبارت «بعبه» در این آیه دال بر فزونی تشریف است؛

ضمن این که حرف زائد «باء» نیز در این عبارت بر زیارت

تشریف دلالت دارد و معنی عنایت و توجه خاص را القا

می کند.

\* می دانیم که فعل «آسری» افاده‌ی معنی «سفر شبانه» را می کند. آوردن لفظ «لیلاً» چه توجیهی دارد؟

○ آوردن «لیلاً» بدان خاطر است که خواننده و شنونده‌ی

این آیه متوجه شود، این سفر طولانی (رفتن از بیت الحرام

به مسجد الاقصی و از آن جا عروج به آسمان و بازگشت به

مکه) نه در یک شب کامل، بلکه در بخشی از یک شب

واقع شده است.

\* با توجه به این که به نظر بسیاری از علما، معراج

پیامبر(ص) از خانه‌ی «أم هانی» آغاز شده، علت ذکر

عبارت «من المسجد الحرام»، چیست؟

○ این مطلب بیان می دارد که کل مکه حرم است.

\* در زمان معراج رسول خدا(ص) «مسجد الاقصی»

«مسجد» نبوده، پس چرا به عنوان «مسجد» از آن یاد شده

است؟

○ این نکته بدین معنی است که این محل بعداً «مسجد»

خواهد شد و به عبارت دیگر، «به اعتبار ما سیکون»!

\* اگر به جای عبارت «بارکنا حوله»،

عبارتی نظیر: «بورک حوله» یا «بارکناه» آورده می‌شدند،

آیا تأثیری در معنی آیه داشت؟

○ بلی! نخست این که خداوند متعال با آوردن لفظ «بارکنا» به نشانه‌ی تعظیم، مبارک کردن را به خود نسبت داده است. در ثانی، اگر می‌فرمود «بارکناه»، مبارک بودن منحصر به خود مسجد می‌شد، در حالی که با آوردن عبارت «بارکناحوله»، مبارک بودن را شامل اطراف مسجد نیز فرموده است. اما اگر از عبارت «بورک حوله» استفاده می‌شد، هم مبارک گرداننده مجهول می‌شد و هم فقط اطراف مسجد مبارک به حساب می‌آمد.

\* چرا به جای عبارت «لنریه»، از عبارتی نظیر «فرأی» که به خاطر ماضی بودن، با افعال پیش از خود تناسب دارد، یا عبارتی چون «لیری» استفاده نفرموده است؟

○ از آن جا که با آوردن فعل مضارع «لنریه»، لحن کلام از غایب به مخاطب تغییر می‌کند، آرایه‌ی «التفات» به کار رفته است. که بر زیبایی کلام می‌افزاید. ضمناً خداوند متعال با آوردن این فعل خواسته است نشان دهد که متکلم، خود ذات اقدس اوست، نه شخص دیگری از جانب وی.

\* علت آوردن «من» پیش از «آیاتنا» چیست؟

○ تا این معنا را القا کند که فقط بخشی از «آیات» را به وی نشان خواهد داد و نه همه‌ی آیات الهی را. زیرا آیات پروردگار «لا تَعْدُ و لا تُحْصَى» هستند!

\* علت آوردن ضمیر «ه» و «هو» در «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» چیست؟

○ در قرآن پیوسته ضمیر تعظیم قبل یا بعد از ضمیر مفرد آورده می‌شود تا امر بر شنونده مشتبه نشود و شریکی برای خداوند قائل نگردد. در این آیه نیز پس از آوردن ضمیر «نا» در «بارکنا»، فعل «نریه» به صیغه‌ی متکلم مع‌الغیر و ضمیر «نا» در «آیاتنا»، شده لازم است تا بازگشتی به وحدانیت خداوند متعال صورت پذیرد. این شیوه در قرآن کریم کاربرد بسیار دارد؛ مانند: «إِنَّا اعطیناک الکوثر، فصل لربک و أنحر...» در این آیه «إِنَّا» افاده‌ی «تعظیم» و

«کاف» بعد از آن افاده‌ی وحدانیت و

یگانگی می‌کند. زیرا «رب» یکی است و هیچ

شریکی ندارد. آوردن ضمیر «هو» در این عبارت بیان می‌دارد که خداوند سبحان در داشتن این صفات منفرد است و برای «قصر» صفات، از ضمیر «هو» استفاده شده است.

\* سیاق و لحن جملات و عبارات در این آیه اقتضا می‌کند، آیه با عبارتی که بیانگر قدرت پروردگار باشد، پایان پذیرد، لیکن با عبارت «السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» ختم شده است؛ چرا؟

○ حقیقت آن است که اگر می‌فرمود: «إِنَّهُ هُوَ الْقَدِيرُ» یا «إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، چیزی بر معنی آیه افزوده نمی‌شد. زیرا به معراج بردن پیامبر (ص)، روشن‌ترین دلیل بر قدرت ذات اقدس پروردگار است. خداوند متعال پیامبرش را به معراج برد تا چیزهایی را بشنود و ببیند که پیش از آن نه دیده و نه شنیده بود. از این رو مناسب‌تر آن است که عبارتی آورده شود مبنی بر این که، آن چه پیامبر در معراج شنیده و دیده، به اراده‌ی پروردگار بوده است؛ لذا ختم آیه به عبارت «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» بسیار به جا و مناسب‌تر از هر عبارت دیگری است.

\* در قرآن کریم به کرات به عبارت «السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» برمی‌خوریم. چرا آیه با این عبارت پایان پذیرفته است؟

○ درست است! آن که می‌شنود و می‌بیند «علیم»

است. اما در «علیم» الزاماً حضوری

وجود ندارد و این حضور در «السمیع البصیر» محسوس تر و ملموس تر است. اگر نگاهی به آیاتی بیندازیم که به «السمیع العلیم» ختم شده اند، این معنا وضوح بیشتری می یابد؛ و از جمله این آیه:

وَإِنَّمَا يَنْزِعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ، إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.<sup>۹</sup>  
(اعراف/ ۲۰۰)

خداوند در این آیه به وسوسه های شیطان اشاره می کند که نه خودش دیده می شود و نه وسوسه هایش.

از این رو آیه با عبارت «سمیع علیم» ختم شده است. اما وقتی در آیه دیگری از انسان نام برده می شود، آیه با «السمیع البصیر» ختم می شود: «إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ، فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.»<sup>۱۰</sup>

\* علت مقدم شدن «السمیع» بر «البصیر» چیست؟

۱. زیرا کسی که سخن تو را می شنود، در مقایسه با کسی که تو را می بیند، به تو نزدیک تر است و برعکس. این حالت احساس آرامش، امنیت و نزدیک بودن به وجود می آورد.

۲. در عرصه دعوت، شنوایی از بینایی مهم تر است. زیرا نابینا را به راحتی می توان با سخن ارشاد و به دین دعوت کرد، اما انجام این کار با ناشنوا بسیار دشوار است.

۳. در سفر شبانه، هم سفران بیشتر صدای یکدیگر را می شنوند تا این که یکدیگر را ببینند. و معراج رسول خدا (ص) شب هنگام صورت گرفته است.

در قرآن کریم، هر جا کلمه «اللَّيْل» آمده باشد، عبارت «أَفَلَا يَسْمَعُونَ» نیز آورده شده است و هرگاه واژه «النَّهَار» ذکر می شود، عبارت «أَفَلَا تُبْصِرُونَ» نیز مذکور افتاده است.<sup>۱۱</sup> زیرا هر آیه با وقت و زمان خود تناسب دارد؛ «شب» با شنیدن و «روز» با دیدن.

نکته: واژه های «سمیع» و «بصیر» هر کدام ۴۶ بار در قرآن ذکر شده اند.

### معراج

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ \* مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ \* وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ \* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ \* ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ \* وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ \* ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ \* فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ \* مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ \* أَفَتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ \* وَلَقَدْ رَأَىٰ نَزْلَةَ أُخْرَىٰ \* عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ \* عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ \* إِذْ يَغْشَى السَّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ \* مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ \* لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ \* (نجم/ ۱-۱۸).<sup>۱۲</sup>

\* آیا رابطه و علاقه ای میان آیه ای آغازین سوره ی مبارکه ی «النجم» (و النجم إذا هوی) و آیه ی پایانی سوره ی قبل از آن (سوره ی طور) وجود دارد؟

○ بلی، سوره ی مبارکه ی «طور» با دو آیه ی مشحون از تسبیح پروردگار و ذکر واژه ی «النجم» پایان می پذیرد.<sup>۱۳</sup> از این رو سوره ی بعدی (النجم) با سوگند به «النجم» آغاز می شود؛ حال:

هَوَى: ایهام به دو معنی دارد: «غَرَب» = غروب کرد و «سَقَطَ». اگر به معنای «غَرَب» باشد، با «إدبار النجوم» = غروب کردن ستارگان (آیه ی پایانی سوره ی طور) هم به خاطر «غروب کردن ستارگان» و هم به خاطر «تسبیح» ایهام تناسب پیدا می کند. در این صورت تناسب و هماهنگی خاصی میان دو عبارت «إدبار النجوم» و «و النجم إذا هوی» به وجود خواهد آمد. و از طرف دیگر، آیه ی نخست سوره ی مبارکه ی

«النجم» با آیه‌ی پایانی آن (فاسجدوا

لِلَّهِ وَأَعْبَدُوا)<sup>۱۲</sup> تناسب خواهد داشت. <sup>۱۵</sup> زیرا «سجود»

مهم‌ترین رکن نماز است و «نماز» در «معراج» واجب شد. ضمن این‌که آغاز این سوره بیانگر شروع سفر معراج است و با واجب شدن «نماز» پایان می‌پذیرد.

اما اگر «هَوَى» را به معنای «سَقَطَ» بگیریم، با توجه به این‌که «سقوط» به معنای «به زمین افتادن» است، با «سجود» تناسب پیدا می‌کند. زیرا «سجود» به معنای «به خاک افتادن» است. در این صورت، این معنا را به ذهن متبادر می‌سازد که: «ستاره به خاک افتاده است تا بر خداوند متعال سجده کند!» و «سجود، عینی‌ترین حالت نزدیک شدن انسان به خداست. از این رو، حق تعالی رسول خویش را در این حالت به معراج برده و تا «سدرة المنتهی» به خود نزدیک فرموده است!

\* در آیه‌ی دوم، تفاوت «ضَلَّ» و «غَوَى» در چیست؟

○ گرچه این دو واژه به ظاهر یک معنی دارند، لیکن در حقیقت با هم متفاوت‌اند. زیرا «ضلاله» ممکن است هم از روی قصد و عمد باشد و هم از روی سهو:

وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ.<sup>۱۶</sup>

الذِّينَ ضَلَّ سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا.<sup>۱۷</sup>

اما «غوایه» فقط از روی قصد و عمد صورت می‌گیرد و انسان خود را با علم و اراده و عمد به گمراهی می‌افکند.

«ضلال = گمراهی، گم شدن» مفهومی کلی و عام دارد، اما «غوایه = گمراهی» به انسان مکلف تعلق دارد. از این رو می‌گوییم: «ضَلَّتِ الدَّابَّةُ = چهارپا گم شد.» و نمی‌گوییم: «غَوَتْ الدَّابَّةُ = چهارپا گمراه شد.»

«ضلال» نقیض «هدی» و «الغوایه» نقیض «الرشد» است:

يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ.<sup>۱۸</sup>

وَأَضَلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ.<sup>۱۹</sup>

وَأِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الغِيِّ

يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا.<sup>۲۰</sup>

— قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الغَىِّ.<sup>۲۱</sup>

نتیجه: خداوند با این آیه و آوردن عبارات

«ما ضَلَّ» و «ما غَوَى»، هر دو نسبت و صفت را از پیامبر اکرم (ص) نفی فرموده است.

\* چرا خداوند متعال به جای عبارت «صاحبکم»، نام رسول خدا را نبرده و از وی به نام یاد نکرده است؟  
○ عبارت «صاحبکم» سه بار در قرآن کریم به کار رفته که یا برای نفی «گمراهی» و یا برای نفی «جنون» از پیامبر اکرم (ص) بوده است<sup>۲۲</sup>؛ زیرا رسول خدا (ص) مدت زیادی در میان ایشان زندگی کرده و همگی آن حضرت را به خوبی می‌شناختند و وی را راستگو و امین می‌دانستند، نه دروغگو! او سال‌ها دوست و هم‌نشین آن‌ها بوده است؛ پس چرا اکنون که به رسالت مبعوث شده است، او را به گمراهی متهم می‌کنند؟!

اگر به سوگندی که در آغاز سوره آمده است، دقت کنیم، درخواست یافت که به سقوط و گمراهی در رفتار و کردار اشاره دارد. زیرا هرگاه کلمه‌ی «ضلال» در قرآن آمده، همراه با حرف جر «فی» بوده است (فی ضلال مبین)؛ و همین نکته معنای «سقوط» را القا می‌کند. اما هرگاه از «هدایه» یاد می‌شود، با حرف جر «علی» می‌آید. زیرا «هدایت» افاده‌ی معنی «رفعت و استعلا» را به همراه دارد.<sup>۲۳</sup>

\* علت تکرار «ما» در آیه‌ی «ما ضَلَّ صاحبکم و ما غوی چیست؟

○ تکرار «ما» بدین خاطر است که خواننده تصور



نکند، خداوند متعال تنها جمع میان

آن دو را نفی فرموده است؛ بلکه هر دو صفت را چه به تنهایی و چه با هم، از پیامبر نفی کرده است، و اگر «ما»ی نفی دوم آورده نمی شد، نفی جمع میان دو صفت را به ذهن متبادر می ساخت.

\* و ما ينطقُ عن الهوى: با توجه به این که در آیه ی قبل (ما ضل صاحبکم و ما غوی) هر دو فعل به صورت ماضی نفی شده اند، چرا در این آیه به جای فعل ماضی، فعل «مضارع» نفی شده است؟  
○ نفی فعل مضارع افاده ی استمرار می کند؛ چه در گذشته و چه در زمان حال. و اگر این آیه نیز با نفی فعل ماضی آورده می شد، این معنا را به ذهن متبادر می ساخت که سخن نگفتن رسول خدا(ص) از روی هوا و هوس امری مربوط به گذشته است و حال و آینده را در بر نمی گیرد. در حقیقت با آوردن فعل مضارع منفی «ما ينطقُ»، خداوند متعال «گمراهی»، «سقوط» و «سخن نگفتن از روی هوا و هوس» را در گذشته، حال و آینده از رسول گرامی خود نفی فرموده است.

\* با توجه به این که فعل «نَطَقَ» معمولاً با حروف جرّ «باء»<sup>۲۴</sup> به کار می رود، آوردن آن در این آیه با حرف جرّ «عن» چه توجیهی دارد؟  
○ آوردن «عن» به جای «باء» به همراه فعل «ما ينطقُ» در این آیه، بدان سبب است که خداوند پیامبر(ص) را از سخن گفتن از جانب خویش منزّه و میرا سازد و ذات اقدس خود را عامل نطق پیامبر و آن چه بر زبان مبارکش جاری می شود، معرفی کند. زیرا انسان ممکن است سخن حقی را بگوید، اما قصد و نیت باطلی در پشت آن باشد. و بدین ترتیب است که خداوند متعال با آوردن این آیه ی شریفه، رسول اکرم(ص) را تزکیه و با نسبت دادن کلام آن حضرت به خود، سخنان و نطق وی را نیز پاک و به دور از کثی معرفی فرموده است.

\* چرا به جای «إِنَّ»، از دیگر حروف نفی در آیه ی «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحِيَّ يُوْحِي» استفاده نشده است؟

○ «إِنَّ» به دلیل داشتن قدرت نفی فوق العاده، از دیگر حروف نفی قوی تر است؛ مخصوصاً اگر با «إِلَّا» نیز همراه شود. در این

صورت، قدرت نفی آن به مراتب بیشتر خواهد شد. از طرف دیگر، مسئله ی وحی اساسی ترین مسئله میان ایمان و کفر است که عمده ترین مورد اختلاف میان رسول خدا(ص) و مشرکان به شمار می رود. زیرا مشرکان نزول وحی از جانب خدا بر پیامبر را به شدت انکار می کردند. از این رو لازم آمد که خداوند متعال با قاطع ترین عبارت، وحی بودن قرآن را اعلام دارد. علاوه بر این، گاه ممکن است انسان بنا به ضرورت و علی رغم برخورداری از اخلاص، با انگیزه ی دفاع از عقیده اش، از خود سخن بر زبان جاری کند که به حق و درست باشد. از این رو، خداوند پس از این که «انگیزه» را با آوردن «ما ينطقُ عن الهوى» تزکیه فرموده، با آوردن آیه ی «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحِيَّ يُوْحِي»، وحی بودن قرآن را با قدرتی هرچه تمام تر اثبات می کند. و با توجه به این که مرجع ضمیر «هو» کلمه ی «نَطَقَ» است، این مفهوم را القا می کند که نطق او - پیامبرص - چیزی جز وحی نیست!

\* هدف از آوردن آیه ی «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى، ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى» بعد از آیه ی «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحِيَّ يُوْحِي» چیست؟  
○ واژه ی «وحي» در زبان عربی ممکن است به معنی «الهام» باشد (نظیر الهامی که به مادر حضرت موسی(ع) شد که فرزندش را در رودخانه نیل رها کند، و وحی به زنبور عسل و شیاطین جن و انس). از این رو خداوند متعال با آوردن آیه ی مورد نظر، اراده فرموده است که راه هر نوع کج اندیشی را ببندد و با صراحت

## اعلام کند که آیات قرآن را ذات

اقدس خداوند به پیامبرش آموخته است و از مقوله‌ی الهام نیستند، بلکه وحی هستند. در ضمن، در این آیه خداوند متعال «علم» را به خود نسبت داده است، تا چنین بفهماند که نخستین معلم خود اوست!

وقتی سخن از وحی به میان می‌آید، لازم است که از رساننده یا واسطه‌ی رساندن وحی نام برده شود که حضرت جبرئیل (علیه السلام) است. در ضمن، فعل «عَلَّمَ»، افاده‌ی مداومت و کثرت آن را به ذهن متبادر می‌کند.

\* اگر به آیات پیشین خوب دقت کرده باشیم، قطعاً متوجه شده‌ایم که در همه‌ی این آیات، نام فاعل فعل‌ها ذکر نشده است (ماضِلٌ صاحبکم - ما یَنطِقُ - عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى). لیکن در آیه‌ی اخیر دو صفت از صفات فاعل «عَلَّمَ»، یعنی «شَدِيدُ الْقُوَى» و «ذُو مِرَّةٍ»<sup>۲۵</sup> را ذکر کرده است؛ چرا؟

○ زیرا خداوند متعال خواسته است این مفهوم را برساند که برای خروج از محدوده‌ی زمین و رفتن به طبقات آسمان، به دو ابزار نیاز هست: یکی «قوت و قدرت» و دیگری «علم»! و جبرئیل با برخورداری از این دو ابزار توانست هم رسول خدا (ص) را در سفر معراج حفظ کند و هم در محافظت و پاس داری از وحی و رساندن آن به رسول اکرم (ص)، محکم و استوار باشد.

در این جا لازم به ذکر است که آیه ۳۳ سوره‌ی مبارکه‌ی «الرحمن» (یا معشر الجن و الإنس استطعتم إن تنفذوا من إقطار السموات و الأرض فانفذوا، لاتنفذون إلا بسلطان) ضمن این که در مقام تحدی بیان شده، بدین مفهوم است که رخنه و نفوذ به طبقات آسمان و زمین، به برخورداری از «قدرت» و «علم» نیاز دارد.

\* چرا به جای کلمه‌ی «الأعلی»، از واژه‌ی «العالی» استفاده نشده است؟

○ می‌دانیم که «العالی» صفت مشابهه و «الأعلی» اسم تفضیل است، اما این دو از نظر معنا تفاوت بسیار دارند. بدین معنی که وقتی جبرئیل (ع) در «أفق اعلی» بود، خود را آماده‌ی فرود آمدن به

زمین و همراهی رسول خدا (ص) به

معراج کرد. این مفهوم بیانگر چند نکته است:

۱. رفعت منزلت پیامبر اکرم (ص)؛

۲. ستایش جبرئیل به خاطر آماده شدن برای

انجام این مأموریت پیش از نزول به زمین؛

۳. اهمیت بیش از حد مأموریت جبرئیل و

ضرورت آماده شدن برای انجام آن.

همان طور که اگر قرار باشد مهمانی برای ما

بیاید، تدارکاتی می‌بینیم تا از مهمانمان پذیرایی کنیم

و هرچه منزلت و مقام این مهمان برای ما عزیزتر و

مهم‌تر باشد، تدارک ما برای پذیرایی از وی گسترده‌تر

و پرتکلف‌تر خواهد بود، جبرئیل (ع) نیز برای

همراهی رسول خدا (ص) که اشرف انبیا و حبیب

خداست و مهمانی عزیزتر از او وجود ندارد، پیش

از نزول به زمین خود را آماده‌ی انجام این مأموریت

کرد.

\* در آیه‌ی «ثم دنا فتدلی»، چه تفاوتی میان «دنا» و

«تدلی» از لحاظ معنی وجود دارد؟

○ «دنو» به معنای نزدیک شدن است و این نزدیک

شدن می‌تواند هم از بالا به پایین و هم از پایین به بالا

باشد. و «تدلی» نیز به معنی نزدیک شدن است، اما

فقط از بالا به پایین!

\* حال که «دنا» و «تدلی» به یک معنی هستند، چرا

فقط به آوردن فعل «دنا» اکتفا نشده است؟

○ آوردن فعل «تدلی» (از بالا به پایین آمد)، به خاطر

اوج تکریم رسول خدا (ص) است. و این مفهوم را



القامی کند که منزلت رسول خدا(ص)

آن قدر ارجمند است که جبرئیل با آن همه عظمت و برخورداری از مقام قرب الهی، از بالا (افق اعلی) برای همراهی وی به زمین آمده است.

\* اعراب برای بیان مفهوم «قرب» و نزدیکی، واژگان و کنایات فراوان به کار می‌برند. علت این که خداوند سبحان عبارت «قاب قوسین او أدنی» را برای بیان این مفهوم آورده است، چیست؟

○ نخست این که میزان نزدیک شدن جبرئیل(ع) را به رسول خدا(ص) نشان دهد که به اندازه‌ی دو کمان (= دو ذرع) بوده است. دوم این که کمان و زه کمان باید قوی باشند و کمان‌دار نیز الزاماً باید قوی و در نشانه‌گیری توانمند باشد و همه‌ی این امور از لوازم و عناصر سفری به این عظمت هستند.

\* آیا ذکر لفظ «عبده» در آیه‌ی «فأوحیَ إلی عبده ما أوحی»، به منظور خاصی صورت گرفته است یا همان معنای «عبد» در آیه‌ی «سبحان الذی أسرى بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام إلی المسجد الأقصى الذی بارکنا حوله» را دارد؟

○ همان مفهومی که در آیه‌ی «اسرى بعبدہ...» برای «عبد» دلالت داشت، با مفهوم «عبد» در این آیه مطابقت دارد. و از آن جا که کلمه‌ی «عبد» بر مجموعه‌ی «جسم» و «روح» اطلاق می‌شود، اثبات می‌کند که معراج پیامبر(ص) هم جسمانی بوده است و هم روحانی! و اگر چنین نبوده است، وجه اعجاز بودن معراج در چیست؟! زیرا اگر معراج پیامبر(ص) فقط معراج روحانی بود، کفار با آن شدت و حدت به تکذیب وی نمی‌پرداختند و آن حضرت برای اثبات سفر جسمانی خود، آن همه دلیل و برهان اقامه نمی‌کرد و آنان را از ریزترین وقایع کاروان‌های تجاری شان که با در راه عزیمت به شام بودند و یا در حال بازگشت به مکه، آگاه نمی‌ساخت.

\* چه نکته‌ی بیانی در آوردن کلمه‌ی «مراء» در آیه‌ی «ما کذب الفؤاد ما رأی، أفتمارونه علی ما یرى» وجود دارد که خداوند از معادل آن یعنی «جدال» استفاده نرموده است؟

○ پیش از پاسخ به این پرسش لازم به ذکر است که «فؤاد = دل» از

«تفؤد = شعله‌وری و روشنی» گرفته شده

و بدان معناست که قلب مبارک رسول خدا(ص)

برای دیدن همه چیز، روشن و شعله‌ور شده بود و آن چه را چشم دید، دل تأیید کرد و مورد شک و تردید قرار نداد.

«مراء» زمانی به کار می‌رود که شک و تردیدی وجود داشته باشد و از این نظر با «جدال» تفاوت دارد. از این رو به جای «أفتمارونه» نفرمود: «أفتجادلونه...» زیرا کفار در اصل ماجرا شک و تردید داشتند و نه در حوادث مترتب بر آن.

در قرآن کریم عباراتی نظیر: «یمارون فی

الساعة»<sup>۲۶</sup> وجود دارند که نشان می‌دهند، کفار در باره‌ی روز قیامتی که کسی آن را ندیده است، جدل می‌کردند. اما در این آیه (أفتمارونه علی ما یرى) رؤیت توسط پیامبر(ص) واقع شده است. بنابراین «مراء» با وی در این خصوص فاقد هیچ گونه وجهی است؛ و آوردن حرف جرّ «فی» در دو آیه‌ی پیشین و ذکر حرف جرّ «علی» در سوره‌ی نجم، مؤید همین معناست.

\* علت آوردن لفظ «نزلت» به جای «مرّت» در آیه‌ی «و لقد رآه نزلت أخری»، عند سدرة المنتهی، عندها جنة المأوی» چیست؟

○ زیرا «نزلت» از «نزل» گرفته شده و معنی آیه چنین است: «و قطعاً بار دیگر هم او را دیده است.» یعنی پیامبر بار دیگر جبرئیل(ع) را دیده است، اما این بار در زمانی که رسول خدا(ص) به جایی رفته بوده که جبرئیل قادر به صعود به آن جا نبوده است. و پیامبر(ص) هنگام

نزول از آن مقام، جبرئیل (ع) را برای بار دوم دیده است.

این مفهوم صحت حدیثی را به اثبات می‌رساند که می‌گوید: چون جبرئیل پیامبر را در معراج همراهی کرد، به جایی (سدره‌المنتهی) رسیدند که جبرئیل به رسول خدا (ص) عرض کرد: «شما بروید. من اگر بیشتر از این بالا بیایم، قطعاً خواهم سوخت.»

اما شروری که در سوره‌ی

مبارکه‌ی «ناس» ذکر شده‌اند، از درون خود

انسان نشئت می‌گیرند و خود فرد یا دیگران را گرفتار می‌کنند. انسان در مقابل آن‌ها مسئول و پاسخ‌گوست و جزو اعمال بد او نوشته می‌شوند. زیرا انسان هر لحظه اراده کند، می‌تواند با تسلط بر نفس اماره‌ی خود، از وقوع آن‌ها جلوگیری کند. در واقع انسان مکلف به پیشگیری از بروز آن‌هاست. بنابراین، به قول گروهی از مفسران و پژوهشگران، سوره‌ی فلق استعاضه از شرور «مصایب» است و سوره‌ی ناس پناه بردن به خدا از شرور «معایب».

«علت ذکر فعل امر «قُلْ» در آغاز سوره‌ی «ناس» چیست و اگر ذکر نمی‌شد، چه اتفاقی می‌افتاد؟

○ امر به «قول» در این آیه اهمیت بسیاری دارد و اگر از متن آیه حذف گردد، معنای مورد نظر آیه دچار اخلال می‌شود. آمدن «قُلْ» در آغاز این آیه بیانگر و افشاکننده‌ی ضعف بشر و نیاز او به پناه بردن به پروردگارش است و به وی می‌آموزد که خود نیاز خویش را با پروردگارش در میان بگذارد و این نیازمندی را به زبان آورد.

تکبر و غرور، گاه انسان را در عین داشتن نیاز مبرم به کمک، از یاری جستن از دیگران باز می‌دارد. زیرا کسی که از دیگری طلب کمک می‌کند، غرور و تکبر خود را زیر پا می‌گذارد. انسانی که به یاری خدای خویش محتاج است، باید این نیاز را بر زبان جاری

\*\*\*

برخی جلوه‌های بیانی و نحوی سوره‌ی مبارکه‌ی «ناس»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ① مَلِكِ النَّاسِ ② إِلَهٍ  
النَّاسِ ③ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ④ الَّذِي  
يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ⑤  
مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ⑥

ترجمه: به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، بگو پناه می‌برم به پروردگار مردم، به مالک و حاکم مردم، به خدای مردم، از شر وسوسه‌گر پنهانکار، که در درون سینه‌ی انسان‌ها وسوسه می‌کند، خواه از جن باشد یا انسان.

دو سوره‌ی مبارکه‌ی «فلق» و «ناس»، جامع استعاضه از تمام شرور هستند؛ چه شرور آشکار و چه شرور پنهان؛ چه شروری که از خارج انسان را گرفتار می‌کنند و چه شروری که از درون او نشئت می‌گیرند. سوره‌ی فلق دربرگیرنده‌ی شرور آشکار و پنهانی است که از «خارج» انسان را مورد تعرض قرار می‌دهند و انسان جز با تحمل و صبر قادر به دفع آن‌ها نیست. زیرا انسان صبور اگر در برابر این شرور از خود شکیبایی نشان دهد، پاداش صبر خود را از خداوند متعال خواهد گرفت. انسان در مقابل شرور مذکور در این سوره مسئولیتی ندارد و کسی از این بابت او را بازخواست نمی‌کند.

سازد و صرف احساس نیازمند

بودنش کافی نیست؛ چه انسان عادی باشد و چه پیامبر

خدا! و به عبارت دیگر: «تا نگرید طفل کی نوشد لبن!»

وجود فعل امر «قُلْ» در آغاز سوره، قائل تکبر و خودخواهی و

درمان این پدیده‌ی ناپسندی است که امکان دارد انسان را به سوی

طغیان و سرکشی سوق دهد: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» آن راه

استغنی<sup>۳۷</sup>.

وی بنمایاند و این کار از عهده‌ی ربّ

(= مری، مرشد، راهنما، معلم) ساخته است.

اما اگر از دانش و تجربه‌ی شخصی و مری

کاری ساخته نباشد و گرفتاری برطرف نشود، او به

صاحب سلطه و قدرت (ملک = حاکم) متوسل

می‌شود. اگر وی نیز مشکل را حل نکند، آن‌گاه

دست به دامن خداوند متعال می‌شود. و این شیوه‌ی

متداول زندگی بشر بوده است که برای کنار آمدن با

زندگی به آن عادت کرده است. از طرف دیگر، سنت

حاکم بر زندگی او نیز از این قانون و قاعده خارج

نیست. انسان وقتی پا به عرصه‌ی وجود می‌نهد،

نخست نیازمند مری و پرورش دهنده است. و چون

بزرگ‌تر می‌شود، به جامعه و قوانین حاکم بر روابط

اجتماعی نیاز پیدا می‌کند. و آن‌گاه که به سن تکلیف

می‌رسد، باید به خداوند متعال پاسخ‌گو باشد.

همه‌ی مردم اذعان دارند که کودکانشان ابتدا

احتیاج به مری و سپس به قانون دارند. اما گاه

مسئولیت و پاسخ‌گویی در برابر خداست که احیاناً

مورد شک و تردید قرار می‌گیرد. از این رو لازم است

که یادآوری شود.

سیر توالی آیات در این سوره از کثرت به قلت

است. زیرا «ربّ» همان «مری» است و در هر

جامعه‌ای مریان بسیاری وجود دارند، اما هر جامعه

بیش از یک حکومت ندارد. از طرف دیگر، در جهان

حکومت‌های بسیاری وجود دارند، درحالی‌که خدای

همه‌ی آن‌ها و مردمانشان یکی بیش نیست.

اظهار نیاز به درگاه باری تعالی، نشانه‌ی مطیع و عابد بودن

بنده است. زیرا وقتی خداوند متعال با لفظ «قُلْ» به وی دستور

می‌دهد که هنگام نیاز به او پناه ببرد، اطاعت می‌کند و از این فرمان

سرپیچی نمی‌کند. و انسانی که خود را محتاج پناه بردن به

غیاث‌المستغیثین ببیند، احساس زیبایی برخوردار بودن از

تکیه‌گاهی مطمئن به وی دست می‌دهد؛ در عین این که سنگ‌دلی

از وی دور می‌شود.

\* در این سوره «استعاذه» از «شرّ و سواس خناس» به ترتیب:

۱. ربّ الناس؛ ۲. ملّک الناس؛ ۳. إله الناس، ذکر شده است؛

چرا؟ و از این نظر، چه تفاوتی با سوره‌ی «فلق» دارد؟

○ بلی، در سوره‌ی ناس، از یک شرّ (شرّ و سواس خناس) به

چند مستعاذ پناه برده شده، اما در سوره‌ی فلّق، از چند شر به یک

مستعاذ پناه برده شده است. و این نکته بیانگر موضوع مهمی است

و آن خطرناک بودن «وسوسه» برای انسان است. زیرا هرکس تسلیم

این وسوسه شود، در دنیا و آخرت خود را به پستی می‌افکند. اما

شروع مذکور در سوره‌ی فلّق، اموری بیرونی هستند و خود انسان

در به وجود آمدنشان نقش و دخالتی ندارد. در نتیجه، از این شروع

فقط به یک موجود پناه برده شده است.

مواردی که در سوره‌ی ناس به عنوان مستعاذ ذکر شده‌اند، به ترتیب

عبارت هستند از:

۱. ربّ؛ ۲. ملّک؛ ۳. إله.

زیرا وقتی گرفتاری برای انسان پیش می‌آید، ابتدا از دانش و

تجربه‌ی خویش یا کسی که از این دانش و تجربه برخوردار است،

یاری می‌جوید، تا برای برون‌رفت از این گرفتاری راه مناسبی را به

\* در در این سوره کلمه‌ی «الناس»

سه بار تکرار شده است. آیا بهتر نبود که در بارهای دوم و سوم، از ضمیر جایگزین استفاده شود؟

○ لفظ «الناس» گرچه سه بار در این آیه تکرار شده، اما از نظر معنا، هر یک مدلول خاص خود را دارد. واژه‌ی «الناس» هم بر مجموعه‌ای اندک از مردم و هم بر یکی از آن‌ها و هم بر کل مردم دلالت می‌کند.

«رب» نیز مریبی مجموعه‌ای از مردم است و این مجموعه می‌تواند اندک یا بسیار باشد. اما «مردم»ی که زیر لوای یک حکومت زندگی می‌کنند، از نظر تعداد، به مراتب بیشتر از «مردم» تحت سرپرستی مریبی هستند؛ درحالی‌که خدا، خدای تمام «مردم» است و قطعاً «مردم» او به مراتب بیشترند. لذا اگر آیه به صورت: «قل اعوذ بربّ الناس و ملکه‌م و إلهه‌م» آورده می‌شد، تمام معنا به مجموعه‌ی اول از «مردم» یعنی مردم «مریبی» برمی‌گشت و دیگر مجموعه‌ها نادیده گرفته می‌شدند. از این رو در این جا ضمیر را نباید جانشین اسم کرد و بهتر آن است که مضاف‌إلیه (الناس) عیناً تکرار شود تا معنای مورد نظر را القا کند.

واژه‌ی «الناس» در این سوره به خاطر رویکردهای معنایی متعدد (از قَلت به کثرت)، عکس «ربّ»، «ملک»، «إله» که از رویکرد کثرت به قَلت برخوردارند، آمده است. بدین ترتیب که توالی صفات از کثرت (ربّ = مریبی) شروع و به (إله = خدا) می‌رسد، اما در مضاف‌إلیه (الناس) برعکس، یعنی از قَلت به کثرت می‌رود. زیرا «ناس» متعلق به «مریبی = ربّ» کمترند و «ناس» متعلق به «ملک» از ناس مریبی بیشترند و «ناس» متعلق به «إله = خدا» بیش از همه هستند.

\* دلیل به کار نبردن واو عطف در سه آیه‌ی اول این سوره چیست؟  
○ جایز نیست گفته شود: «قل اعوذ بربّ الناس و ملک الناس و إله الناس» تا برای شنونده یا خواننده این تصور پیش نیاید که «ربّ»، «ملک» و «إله» سه ذات متفاوت هستند؛ زیرا ذات اقدس پروردگار هم «ربّ» است و هم «ملک» و هم «إله». از این رو هر که به مریبی نیاز داشته باشد، به «ربّ الناس» پناه می‌برد و هر که به «ملک»

محتاج باشد، به «ملک الناس» متوسل می‌شود و آن‌که به خداوندش حاجت

افتد، دست به دامن «الله» می‌شود؛ حال آن‌که این سه در عین کثرت یکی بیش نیستند!

\* نکته‌ی بیانی نهفته در آوردن لفظ «شرّ» چیست و چرا همانند: «فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» فرموده است: «من الوسواس»؟

○ زیرا در آیه‌ی سوره‌ی «ناس»، صراحتاً به شیطان اشاره نکرده، بلکه فرموده است: «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ». و با این عبارت، وسوسه کردن را به دو نوع تقسیم کرده است و آن را هم به «أجنّه» نسبت داده و هم به انسان؛ و حقیقت امر هم همین است، زیرا وسوسه کردن هم از جن سر می‌زند و هم از انسان.

و این بدان دلیل است که همانند انسان‌ها، در میان «أجنّه» هم مسلمان وجود دارد و هم قاسط (منحرف)، و آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی مبارکه‌ی «جن» که بیانگر زیان حال أجنّه است، ناظر بر همین معناست: «وَأَنَا مِنَ الْمَسْلُومِينَ مِنَ الْقَاسِطِينَ»<sup>۲۸</sup>

از این رو صحیح نیست که از همه‌ی أجنّه «استعاذه» کرد، کما این‌که از میان انسان‌ها نیز تنها از جور ستمگران و اشرار باید به خدا پناه برد و نه از دست همه‌ی آن‌ها. لذا آیه‌ی شریفه: «من شر الوسواس الخناس» با به کارگیری لفظ «شرّ» مشخص فرموده است که از کدام قسم از أجنّه و انسان‌ها باید به خدا پناه برد. اما در مورد شیطان و شیاطین این محدودیت وجود ندارد و شیاطین همه شرّند؛ لذا در استعاذه از

شیطان، از همه‌ی شیاطین به خدا پناه برده می‌شود.

\* نکته‌ی بیانی نهفته در کاربرد لفظ «الوسواس» در این سوره‌ی مبارکه چیست؟

○ «وَسْوَاسٍ» بر وزن «فَعْلَالٍ»، افاده‌ی معنی تکرار در انجام کاری را می‌رساند و در لغت از آن به «تکرار المقطع لتکرار الحدّث» تعبیر می‌شود؛ نظیر تکرار «کب» و «حص» در «کِکَب» و «حَصْحَص». از طرف دیگر، صیغهی «فَعْلَالٍ» افاده‌ی مبالغه نیز می‌کند. از این رو می‌توان معنی مبالغه و تکرار را از «وسواس» دریافت و به همین دلیل است که به جای «وسواس»، از لفظ «موسوس» استفاده نشده است. زیرا «موسوس» به شخصی اطلاق می‌شود که دچار وسوسه شده باشد، بی‌آن‌که مفهوم مبالغه را برساند.

\* کلمه‌ی «خَنَاسٌ» که به عنوان صفت برای «وسواس» آمده، از چه ریشه‌ای گرفته شده و به چه معنی است؟

○ «خَنَاسٌ» صفتی است که از «خَنُوسٌ = پنهان شدن» گرفته شده و بیانگر آن است که «خَنُوسٌ» برای وی (وسوسه‌گر) تبدیل به کاری شده که پیوسته و مدام مشغول انجام آن بوده است. وقتی انسان دشمنی پیدا می‌کند، پیوسته در تلاش است که به میزان دشمنی این دشمن نسبت به خود پی ببرد و میزان قدرت و توانایی او را دریابد و روش‌های مقابله و غلبه بر وی یا نجات از دست وی را پیدا کند.

خداوند متعال به ما خبر داده است که تنها کاری که در مقابل این دشمن (الوسواس) باید بکنیم، آن است ناچارش سازیم که وسوسه‌اش را «پنهان» کند. شیطان تا روز قیامت زنده است و امکان از بین بردن او برای ما میسر نیست و چاره‌ای نداریم جز این که پیوسته از شر او به خدا پناه ببریم. زیرا هرگاه نام و ذکر خدا را بر زبان جاری سازیم، شیطان وسوسه‌گری خود را پنهان می‌کند و چون خدا را فراموش کنیم، مجدداً کار خود را تکرار می‌کند و آن را ادامه می‌دهد. از این روست که رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ جَائِمٌ عَلَى قَلْبِ بَنِ آدَمَ؛ إِنْ ذَكَرَ اللَّهُ خَنَسَ وَإِنْ نَسِيَ

وَسْوَاسٌ. ۲۹»

\* چرا مکان وسوسه به جای «قلوب

الناس»، «صدور النَّاس» ذکر شده است؟

○ زیرا سینه فراخ‌تر از قلب و به مثابه دهلیزهایی است که به قلب وصل‌اند و از طریق این دهلیزها واردات وارد قلب می‌شوند. و شیطان سینه را از انواع وسوسه مالا مال ساخته است تا از طریق این دهلیزها وارد قلب شوند و اجازه ندهند که حتی نفحه‌ای از ایمان از طریق این دهلیزها به قلب برسد. بدین ترتیب راه‌های ورود ایمان به قلب را تا آن‌جا که در توان دارد، مسدود می‌سازد.

\* با توجه به این که اشاره‌ی آیه‌ی آخر سوره‌ی مبارکه‌ی «ناس» به وسوسه‌گر بودن «اجنه» و

«انسان‌ها» است، چرا در آیات نخست این سوره «رَبِّ النَّاسِ» آمده و «رَبِّ الْجَنَّةِ» نیامده و از طرف دیگر در آخرین آیه لفظ «الْجَنَّةِ» بر «النَّاسِ» مقدم شده است؟

○ «وسواس» ممکن است هم از جانب اجنه باشد و هم از انسان صادر شود. اما وسوسه‌گر هر که باشد، پیوسته این مردم هستند که مورد تعرض و تعدی قرار می‌گیرند. از این روست که نفرموده است: «رَبِّ الْجَنَّةِ و النَّاسِ». زیرا چون مردم (الناس) مورد آزار ناشی از وسوسه قرار می‌گیرند، به خدا پناه می‌برند و از وی درخواست می‌کنند که آن‌ها را از شر اجنه‌ی وسوسه‌گر خلاص کند. و چون اجنه در وسوسه‌گری اصل هستند و انسان از آن‌ها تبعیت می‌کند، خداوند در پایان سوره، لفظ «الْجَنَّةِ» را بر «النَّاسِ» مقدم داشته است.

و الحمد لله

زیرنویس

۱. منزه است خداوندی که شبانه بر بندگی خویش را از مسجد حرام به سوی مسجد اقصی که برکت نهادیم پیرامونش را تا بنمایانیمش از آیت هایمان. همانا او شنوا و بیناست.
۲. أَتَىٰ أَمْرَ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (نحل/۱).
۳. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (كهف/۱).
۴. وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلَكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلَّةِ وَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا (اسراء/۱۱۱).
۵. سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا (آیهی ۴۳)؛ تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ؛ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ. (آیهی ۴۴).  
... قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (آیهی ۹۴)، و يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا (آیهی ۱۰۸).
۶. خداوند دربارهی نوح می فرماید: «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» (اسراء/۳). و دربارهی ایوب (ع) می فرماید: «نعم العبد إنه أواب» (ص/۴۴). و در مورد پیامبر خاتم (ص) می فرماید: «وَإِنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدَ اللَّهِ يَدْعُوهُ» (الجن/۱۹).
۷. هرکه در آسمان ها و زمین است، جز بنده وار به سوی خدای رحمان نمی آید (مریم/۹۳).
۸. و چون موسی به معباد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت... و موسی بیهوش بر زمین افتاد (اعراف/۱۴۳).
۹. و اگر از شیطان و سوسه ای به تو رسد، به خدا پناه بر، زیرا او شنوای داناست.
۱۰. در حقیقت، آنان که دربارهی نشانه های خدا بی آن که حاجتی بر ایشان آمده باشد به مجادله برمی خیزند، در دل هایشان جز بزرگ نمایی نیست و آنان به آن بزرگی که آرزویش را دارند نخواهند رسید. پس به خدا پناه جوی، زیرا او خود شنوای بیناست (غافر/۵۶).
۱۱. البته در یکی دو مورد (سوره های كهف و سجده) بصر بر سمع مقدم شده است که آن هم دلایل خاص خود را دارد. برای پی بردن به این دلایل لازم است به تفاسیر معتبر مراجعه کرد.
۱۲. سوگند به اختر [=قرآن] چون فرود آید، که یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده، و از سر هوس سخن نمی گوید. این سخن به جز وحی ای که وحی می شود، نیست. آن را [فرشته ی] شدید القوا به او فرا آموخت؛ [سروش] نیرومندی که [مسلط] در ایستاد. در حالی که او در آفق اعلی بود. سپس نزدیک آمد و نزدیک تر شد، تا فاصله اش به قدر دو سر یک کمان یا نزدیک تر شد. آن گاه به بنده اش آن چه را باید وحی کند، وحی فرمود. آن چه را دل دید انکار نکرد. آیا در آنچه دیده است، با او جدال می کنید؟ و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است؟ نزدیک سدره المنتهی؛ همان جا که جنة المأوی است. آن گاه که درخت سدر را آن چه پوشیده بود، پوشیده بود. دیده اش منحرف نگشت و از حد در نگذشت. به راستی که برخی از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید.
۱۳. وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ\* وَمِنَ اللَّيْلِ

۱۴. پس خدا را سجده کنید و بپرستید (النجم/۶۲).
۱۵. در بیان زیبایی های شگفت انگیز این سوره نباید از آرایه های «رد العجز الی الصدر» (در آیهی نخست سوره ی نجم و آیهی پایانی سوره ی طور)، ایهام، «براعت استهلال»، حسن مطلع، و حسن مقطع و... غافل بود؛ هرچند کاربرد این آرایه ها در شعر است، اما قرآن از هر شعر و نشری والاتر و ارجمندتر است (مترجم).
۱۶. و خداوند او را دانسته گمراه گردانیده... (الجاثیه/۲۳).
۱۷. آنان کسانی هستند که کوشش آن ها در زندگی دنیا به هدر رفته است و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند (كهف/۱۰۴).
۱۸. هرکه را بخواهد، گمراه می کند و هر که را بخواهد، هدایت می کند (ابراهیم/۴).
۱۹. و فرعون قوم خود را گمراه کرد و هدایت نکرد (طه/۷۹).
۲۰. و اگر راه صواب را ببینند، آن را برنگزینند، و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را راه خود قرار دهند (اعراف/۱۴۶).
۲۱. راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است (بقره/۲۵۶).
۲۲. ما بصاحبکم من جنة سبأ (سبأ/۴۶)، و ما صاحبکم بمجنون (تکویر/۲۲)، ما ضل صاحبکم و ما غوی (النجم/۲).
۲۳. وَإِنَّا أَوْ أِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (سبأ/۲۴).
۲۴. مانند: «هذا کتابنا ينطق علیکم بالحق» (الجاثیه/۲۹).
۲۵. مرة: این کلمه هم به معنی «عقل» به کار رفته است و هم به معنی «حکام، حصانت و استحکام. البته به معنی «قوت» و «قدرت» نیز هست.
۲۶. شوری/۱۸.
۲۷. حقا که انسان سرکشی می کند، همین که خود را بی نیاز پندارد (علق/۷-۶).
۲۸. و از میان ما برخی فرمان بردار و برخی منحرف هستند.
۲۹. شیطان بر قلب فرزند آدم جای گرفته است. اگر خدا را یاد کند، پنهان شود و چون فراموش نماید، و سوسه کند.